



ترجمه قطب‌شمار برای خانه‌ای که شرح از مدینه است
نسخه است بر غریب

بازرسی شد
۶۶ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ترجمه قطب‌شمار
مؤلف:
موضوع:

شماره ثبت کتاب: ۵۵۹۹۷
شماره قفسه: ۵۸۷۱

۲۳۰۵

کتابخانه مجلس شورای ملی
۲۳۰۵

ماوراء النهر
ملازمه ایام و روز و ماه
الطاهر





سحر قطب شاہی

نہیں

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]

Handwritten: 2/10/96
2/10/96

والا اتي وورثا، وما ركب وعصا كسنة حم، وما تبرك الله على ما في كتابه

و در این سینه و جگر را که جگر است
جگر و کله بزرگ را که کله است و کله را که

دعوت و صلوات العزیز علیہ و آله و سلم
رحمت و بركات تمام باد شرم

[illegible]

علی بن اعیلی زید ائدین عبد الله که از او این مشهور حدیث روایت
 ابراهیم المروزی که از مشایر او این نام سبب گوشت اند که در وقت
 حبس اخفرت در منزل نازون الرشید بمرحمتی او اشتغال داشته است
 و از حدیث واقعه اخفرت زبان اخفرت جاری می شده است فرامی گوشت
 حقیقت میگرد است و چون در مسلمان اخفرت میرسد و عقل میخورد
 امام حجت عالم امام موسی کاظم علیه و علی ابیه خرافات و اسلام که آن مسعود
 مبطوطه و دیوان کومرنا فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 من حفظ علی الحقی العین عذبت علی حیا حوث الیه فی مردیمن بعت الله علیه
 و آله و عقیقه عالم شح کام معجز نظام در حقش و حیا و غش و ابی من **عاق**
 شکر بر و پیش **پیش اول** خلاصه معنی حدیث آنکه رسول خدا صلی
 علیه و آله و سلم فرموده اند که هر که حفظ کند از برای است من قبل حدیث از
 احادیثی که تمام باشند است بآن در امر من خود برقی که و خوشتر باشد
 خدا می عزیز است و در هر روز قیامت او را عقیقه و عالم **پیش دوم**
 غایب است که در احقیقت حدیث درین مقام از برگردن و در خارج است
 چنانچه در صدر سلف در میان ارباب حدیث و اب بوده گوئی که اگر کسی
 روایت میکرد که از بر داشتند است و از روی نوشته و نقل میگوید
 روایت او در معنی اعتبار نداشته اند و حیا عقیقه و عقیقه گفته اند
 نوشتن و نگاشته است بعد از حدیث سال از حرج احادیث شده است
 از این جهت برالواح خواهری که نقل بر او و ق و در آخر بود و است
 بنویسند و در هر کجا حفظ می نمایند و نقل حدیث باشند از هر سلسله

وَقَدْ نَعْنَنَ خَوَاهِجُ انْزِلَ بَرْدُنَ بَانِدِ چنانچه برسم انزان بوده و خود را
نوشتن و کتاب مشرق با نقل کردن از روی نوشته و کتاب چنانچه مشرق
بانت و بعضی گفته اند در بعضی حدیث ذکر فرستادن است بر یکی از خویشگان
ای حدیث ذکر آن کرده اند و معتبر داشته یعنی جامع از شیخ و قرآن و هر دو را
قرآن و غیره و اجازه و منا و کتاب **مستخرج** که بر پان این احوالات که حدیثی
که او را از شیخ خود یعنی کسی که سند حدیث را با و برساند و از روایتی
کنه فرامیگرداند و با یکی که ذکر فرستادن او بر یکی از شیخش وجه باشد حدیثی
را نقل اندازد و روایت کرد و نقل او را اجتر تواند نمود اول شنیدن از
کتابان بر شیخ برین وجه که شیخ خواند و او شنود **دوم** خواندن بر شیخ که او
و شیخ شود و آنچه را که شنید در حالت خواندن برین وجه
که دیگری بر شیخ خواند شیخ حدیثی نماید و او را مشایب بلس فی شنید
چهارم اجازه شیخ و آن است که شیخ بر او گوید که فلان حدیث و فلان
حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را از من نقل کن یا آنکه تمام حدیث یا کتاب
را بر و خواند یا از و شنود **پنجم** منا و آن است که شیخ کتابی بگوید
خود را یا ده و اسنارت کند که آنچه درین کتاب است از من نقل کن **ششم**
کتاب شیخ و آن اجازه کتابت یعنی بجهت خلا خود بر جای نویسد که فلان حدیث
و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را از من روایت کن یا آنکه بر زبان آورد
و هفتم حدیث وجه او را ببرد است و او بیشتر و بعضی اعتبار و اعتبار
او را و چنانچه حدیثی که او را بر آن حدیثی که بر آن وجه منقول شده است
و بعد از آن **دوم** و **سوم** است چه اگر هر چه از آن گرفته اند از حدیثی

داشتند از و بعضی از آن عمل کرده و بعضی که نقل کرده اند نقل و نقل کرده و بعضی
وجه و بر خلاف این عمل بسیار است و اگر معتقد و قیاس داشته اند بر شیخ حدیث را و این
مقام بر ذکر آن یکی از وجه مذکور عمل کرده اند اما بر وجه اول و بعضی
و بر وجه ثانی و ثالث بدین اکثر و بر وجه دیگر بدین چنانچه بر آن وجه و بعضی
نمایش این حدیثی که شیخ حدیث و در دست و علی ایضا حدیثی درین حدیث یعنی
که بر است مناسب مقام حدیث و ظاهر آنست که بعضی نام اشخاص باشند که
بر یکی از معانی مذکوره از جهت اشخاص است من چنانچه در بعضی آیه که **وَلَا يَكْفُرُ**
اللَّهُ عَلَى مَا هَدَيْكُمْ مفسرین گفته اند که بعضی نام است یعنی بزرگی یا داری
حضرت قریب را از جهت هدایت که شمار ابراهیم کرده است و سب تو اندو که گویی
من باشد چنانچه بعضی مفسرین در تفسیر آیه و الله هدایت اذا اكملوا على اننا
ایرا کرده اند که بعضی اذا اكملوا من التمس است و برین تفسیر است و بعضی
من ابدایا شد یعنی کسی که حفظ کند و ذکر کرده است از جهت من از جهت که کلیه
علمی باشند و میگویند که بعضی من تعین باشند یعنی که حفظ کنند و از جهت
اجابت من باشند یعنی هر کس اعتقاد را بر او را اسلام است و بعضی از حدیث
حدیث یا بدین حدیث و بعضی حدیث و بعضی حدیث و بعضی حدیث و بعضی حدیث
که حرف و کلام حدیث و بعضی حدیث و در اصطلاح یعنی در حرف ارباب حدیث
از کلامت که حکایت کند یعنی خبر دهد از قول پیغمبر صلوات الله علیه و آله یا یکی از ائمه
سلام الله علیه و بعضی یا صحابه یا تابعی یا کسی که در مرتبه تابعی باشد که برین وجه
بر زبان ایشان جاری شده است یا خبر دهد از حدیث ایشان که برین نوع عمل یافته
یا از تفسیر ایشان که برین صورت در حضور ایشان عمل آمده و منکر کرده اند

و بعضی

و تبدیل حرف نقل نماید چنانچه با شد که عاقل فقه و فرائض و حدیث فقه باشد یعنی
استطاعت داشتن معنی نداشته باشد و بسیار باشد که فقه و از فرائض و
حقه حدیث این باشد که باطل از خود برساند و از استطاعت معنی آن کند
از مسند که از آن استنباط نماید متفق کرده پس هر که احفظ گفته حدیث
با کمال معنی آن باشد قابل این باشد که در عرض دعای حضرت مقدس بنویسد
علیه السلام و اید پر از تو اند بود که روز قیامت مره فتمنا و علفی کرد و
و حدیث مشهور من شبع قوم فهو منهم نیز معنی این معنی هر که معنی حدیث
مذکور است که هر کس شهادت جوید بقولی در احوال و افعال مرا ایند از آن قوم
خواهد بود و در زمره ایشان فخری خواهد گشت و حفظ احادیث معطوفی
و در فتمنا و علامت است که در وقت استدلال بر سایل و ادای مواظقت
بدان فصل چندی که در این امر ایشان تراکت نماید هر چند شهادت
حجت خواهد بود با ایشان و معنی حدیث مذکور از ایشان خواهد بود و
زمره ایشان فخری خواهد گشت اما اگر کسی معنی حدیث را فراموش و حفظ نماید
اگر حفظ عبارت حدیث کرده باشد یا او را حفظ حدیث بگوید و تو را بگوید
یا و عاید می شود نه ندانند یا خاموشی معنی حدیث را حدیث تو را گفتی خواه
بجارت و حق باشد بفرجارت حدیث و خواه ملحد بفرجی یا ترجمه قرآن الهی
صحیح قرآن فی نامه ازین جهت است که سبب از مشروط لطافت نه داشته اند
و جزو کرده اند کتب و صنوسن آن گفته و کسی که نذر قرات کرده باشد
گفته اند که چنانچه از ترجمه قرآن از عهد و معانی بنده بر می آید و معنی ترجمه قرآن
را قرآن دانسته اند و استدلال کرده اند با یکدیگر **هذا المختار فی**

برین وجه که خدا درین ابشارت بقرآن یعنی بدستی که قرآن در کتابی
که بران سپاسی سابق نازل شده است و قرآن عبارت که باقی باین عبارت و الفاظ
نبوت که باین لغت نیز ثبت و در ایستادگی قرآن بران شده پس برین قرآن
هر که با معنی باشد اطلاق قرآن صحیح باشد و برین قیاس ترجمه حدیث را
نیز حدیث توان گفت و این استدلال بضعف است و هر یک هم بود اسطفا
اگر اشارت بقرآن است اما دلالت ندارد برین که قرآن یا وصف قرآن است
مذکور باشد چنانچه می تواند بود که آنچه در قرآن از مواظقت و احکام و اخبار
باشد و اطلاق قرآن بران متوان کرد و این را کلامی بزرگوار اند که حدیث
را بعضی نقل نمایند یعنی معنی آن را و هر چه ثبت دیگر باشد نقل کنند و این
ندارد برین که معنی حدیث را حدیث توان گفت چنانچه در علمیه است این
نمایش دوم مذکور شد که کلامی برانیت که لفظ علی درین حدیث یعنی لایم
و چون است این حدیث است معنی غیر و در علم هر چه مقرر شده که اگر حدیث
که معنی و واقع شود ظاهرش عیون بظاهر مراد از است حجت است و
بود و تو را مذکور عاید می شود اید شد که هر کسی که حفظ کند احادیثی را که چنانچه
است بجا است از این سنت و تبعه انبی فخری و فخرانی فخری در امر دین خود
بان تمایز باشند و از آن اشخاص یا بند و انبیا نقلی ندارد و کرد و نقلی
که هر حدیثی را گفته باشند و بطریق هر معقول شده باشد نقل حدیث لا اله الا الله
الاطلاق که هر نقل کرده اند و معنی شایسته که ثبت لازمی چه معقول که اگر کسی
ان اظهارت باشد که ان و صنو عقل و تیم است و حدیث جعلت الا ربکم
و ترا بیا طهر و اگر بیزان حضرت مقدس بنوی صلوات الله علیه و اله جاری

و اما است اكا ميني نيه و اما وحي كه

10

باضل و احسن و اتم

[illegible][illegible]

مستقل بود و پیش از آنکه نام علی السلام گشت نشسته بود روزی امیرالمومنین علیه السلام
با فرزند خود و چند نفره نشستند گفت ای پسر من از این طریقه از آب و آتش بپوش
برای تا پس از این وقت اشکال امر بر تو گذرد و از برای وضو و غسل و استنجاء و در سجده
حضرت امیرالمومنین علیه السلام بر پشت خود از آب دست راست و دست چپ را بر پشت
و از چپین بر پشت خود گذاشت و از آنکه در سجده و از برای وضو و غسل و استنجاء و در سجده
در آنجا ای پسر من غسل تمام بر تو گذرد و در سجده و از برای وضو و غسل و استنجاء و در سجده
و اگر گشت نشسته و از آن خود را از پیش خفت و گشت نشسته و از آن خود را از پیش خفت
خود را از آن پاک گشت نشسته و از آن حضرت استیضای فرمود و معام و معام و معام و معام
اند و در آنجا سر گشت نشسته و از آن خود را از آن حضرت استیضای فرمود و معام و معام و معام و معام
مرتضی علیه السلام با پسر خود از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
و چنانچه حضرت امیرالمومنین علیه السلام در آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
و چنانچه حضرت امیرالمومنین علیه السلام در آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
بست و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
نصفه یعنی بوم و الکاک و اطلق اسامی دیگر که گفته اند از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
مراد روزی که بر فضیلتی بود و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
بست و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
مراد از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
گفتند ای پسر من و ای پاک گشت نشسته و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است

انتم پیش از این بوم و الکاک و اطلق اسامی دیگر که گفته اند از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
مراد روزی که بر فضیلتی بود و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
بست و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
مراد از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
گفتند ای پسر من و ای پاک گشت نشسته و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است

[illegible]

چون نزد منجه در آخر صحبت واقف گردم بعد از آنکه می آید و اگر در آخرت
 زود نرسد و استقامت برین من بماند و در این سیر و راه من بعد از آنکه می آید
 خدای تعالی فرموده باشد و بعضی حاجت و روایت که کالات دارد و در آخرت و به
 بر این جهت گفت که قول خود بر ستمهای غریب باشد اما واقفم که سید جان
 حضرت صاحب زاده که که گویند و همان است که از قولی میان این برین صاحب زاده
 از قولی که در آن کرده اند که گویند که خداوندی که او را بقدر قدرت و علم است
 بچنین کارها عمل فرموده و حاجتی که آنجا بر وحدت غریب و او برین که او را
 برستند و بر این من غریب منته است چرا که بعضی حاجت و روایت که در آخرت
 در حق و در آخرت غریب من برکت و حاجت و این است که که چون علی و حضرت
 زعفران من است که در حق بر علی از قولی که غریب واقف خود و در حق
 علی و در حق قاضی آن ندانم که که این یکی از حکم شریفی است و در حق و در حق
 در حق و در حق علی و بواسطه زنده او را از حق باقر علیه السلام نقل کرده است
 که زنده گویند که که او را از حق علی علیه السلام در گفتن حق فرموده که که در حق
 او و بعضی از اینها به تقریب و در حق و در حق و بعضی از حق و در حق و در حق
 که بعضی از اینها به تقریب و در حق و در حق و بعضی از حق و در حق و در حق
 تعالی شکر زنده او را از حق علی علیه السلام در گفتن حق فرموده که که در حق
 بعضی از حق و در حق و در حق و در حق و بعضی از حق و در حق و در حق
 و در حق و در حق و در حق و در حق و بعضی از حق و در حق و در حق
 سلطان و حق است که این حدیث است که بعضی از حق و در حق و در حق
 حقیقه و در حق و در حق و در حق و در حق و بعضی از حق و در حق و در حق

الحمد لله رب العالمين

[illegible]

مختص به میان بریم که پیشتر هم که این حدیث بان اطلاق است و میان نظر کردن
بر میان قدسین که میان ایشانست یا نه است و حدیث از آن نیز و ثابت بر آن و در اینجا
نظر نیست که در سبب است حالی از جوی بیت و الله اعلم فان مرادش که در این
حدیث و ثابت بر سبب این در و جز از ارقام باشد که در بعضی و ایست که در سبب
بودن آن در و سبب که ارقام حدیث از حدیث آنست بر ارقام حدیث که ارقام
و سبب در این حدیث که از آن نیز از حدیثین علی السلام در حدیث آنست و ثابت بر سبب
در حدیث آنست و در حدیث آنست که در حدیث آنست که در حدیث آنست که در حدیث آنست
مختص به میان بریم که پیشتر هم که این حدیث بان اطلاق است و میان نظر کردن
بر میان قدسین که میان ایشانست یا نه است و حدیث از آن نیز و ثابت بر آن و در اینجا
نظر نیست که در سبب است حالی از جوی بیت و الله اعلم فان مرادش که در این
حدیث و ثابت بر سبب این در و جز از ارقام باشد که در بعضی و ایست که در سبب
بودن آن در و سبب که ارقام حدیث از حدیث آنست بر ارقام حدیث که ارقام
و سبب در این حدیث که از آن نیز از حدیثین علی السلام در حدیث آنست و ثابت بر سبب
در حدیث آنست و در حدیث آنست که در حدیث آنست که در حدیث آنست که در حدیث آنست

در ارقام حدیث که از آن نیز از حدیثین علی السلام در حدیث آنست و ثابت بر سبب
در حدیث آنست و در حدیث آنست که در حدیث آنست که در حدیث آنست که در حدیث آنست
مختص به میان بریم که پیشتر هم که این حدیث بان اطلاق است و میان نظر کردن
بر میان قدسین که میان ایشانست یا نه است و حدیث از آن نیز و ثابت بر آن و در اینجا
نظر نیست که در سبب است حالی از جوی بیت و الله اعلم فان مرادش که در این
حدیث و ثابت بر سبب این در و جز از ارقام باشد که در بعضی و ایست که در سبب
بودن آن در و سبب که ارقام حدیث از حدیث آنست بر ارقام حدیث که ارقام
و سبب در این حدیث که از آن نیز از حدیثین علی السلام در حدیث آنست و ثابت بر سبب
در حدیث آنست و در حدیث آنست که در حدیث آنست که در حدیث آنست که در حدیث آنست
مختص به میان بریم که پیشتر هم که این حدیث بان اطلاق است و میان نظر کردن
بر میان قدسین که میان ایشانست یا نه است و حدیث از آن نیز و ثابت بر آن و در اینجا
نظر نیست که در سبب است حالی از جوی بیت و الله اعلم فان مرادش که در این
حدیث و ثابت بر سبب این در و جز از ارقام باشد که در بعضی و ایست که در سبب
بودن آن در و سبب که ارقام حدیث از حدیث آنست بر ارقام حدیث که ارقام
و سبب در این حدیث که از آن نیز از حدیثین علی السلام در حدیث آنست و ثابت بر سبب
در حدیث آنست و در حدیث آنست که در حدیث آنست که در حدیث آنست که در حدیث آنست

[illegible][illegible]

این کتاب در دسترس است و در دسترس است

13

و خطری که از او را نیست تا حق نباشد و چنانکه مرخصی که از وی بیاید
بی هیچ وجه و جرمی که از او بپوشد و از او نیست که بی مقام
او تواند بود و با حق من و او را نشود که بگوید که من مستور از حق بگویم
رحمت الهی که از او را و از او هیچ چیز بر سر ندارد و او حق است از رحمت
خداوند و از او این و مصون است و صانع است که در شستن با حق که در آن دارد
که حق در آن است و از او است و از او است که در حق است و از او است که در حق
حاصل است و از او است که در حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق
و از او است که در حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
چون مرغی که در حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
در ده با وای دو که در حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
حق و ساخته با وای دو که در حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
نجات که در حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
و در حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
از او است که در حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
نجات که در حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
نمی یافستی و از او است که در حق است و از او است که در حق است
بگوید که حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
حق در آن است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
که از او است که در حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق است

در آن زمان که از او است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
نجات که در حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
و در حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
از او است که در حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
نجات که در حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
نمی یافستی و از او است که در حق است و از او است که در حق است
بگوید که حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
حق در آن است و از او است که در حق است و از او است که در حق است
که از او است که در حق است و از او است که در حق است و از او است که در حق است

در آن وقت وین که فخر و پنداشت بیهوده در کلک حدیث چنانچه در حق تعالی که از انقضای
نویسنده ساقی دانسته اند اطلاق نماید و در کلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که
الحسنه و الحکمه است که انیت علی تعجب در توفیق حضرت الهی نص خود را بر این
کلک کرده اند و نمائند که چه نوعیست از بنیاد و کلک کام بر این خلق ظاهر است و
ای عروج است از آن کلمات معصومی که در آن در قرآن و حدیث و عبادت
و نقل و نشر را بسیار دوست پس از آن که بنده آن دو بهانه صحت را گفتن
دقیقه و آن مخالف را نادیده می گویند

چندین

روایت شده است سبندی که گفت پنج برادر که از طرف ابو القحی مایان
می برآمدند درین معنی درین الصبح از حجی عهدا بن عبد الله
عبد العظیم بن عبد الله الحنفی پیر او را بان نامزدین می
سید گفت قال ما منک العاصی مشرب دارا تا من دین دین و او گفت که
داشتند عدو را خلیف و لکن ابراهیم بن عبد الله بن ابراهیم بن عبد الله
مشرب قتیله فانی دقت عدو را از من مشرب دار او گفت که با داشت
دروغ و دین را داشت فانی که مشرب قتیله فانی دقت عدو را از من مشرب دار او گفت که با داشت
ولا من لا من یکتبی فی یک من دارک مشرب قتیله فانی دقت عدو را از من مشرب دار او گفت که با داشت
لا کون مشرب قتیله فانی دقت عدو را از من مشرب دار او گفت که با داشت
الدار من حیث الدار و الاحسنه ثم قال علیه السلام ما منک حلوک مشرب قتیله فانی دقت
دین الدار ایینه کتبی لکن با علیه السلام ایینه کتبی لکن با علیه السلام ایینه کتبی لکن با علیه السلام
لا کتبی ایینه کتبی لکن با علیه السلام ایینه کتبی لکن با علیه السلام ایینه کتبی لکن با علیه السلام

[illegible]

نه با باشد و در ج از قاصد تو معذرت کرد و پند و نصیحت از او بگریز و بی گنج
 از دغا و فدا تو باشد پس به به بصیرت در گزینا و اگر این خانه را بخواهد
 باشی از یکی که در وقت انگشتان باشد و او را با شکی بیایستی مالی که از وجه حاصل
 یابد و ده دینار بخواهد در آن سکه بچیند که حق نقصان دنیا و آخرت خواهی بود
 بعد از آن مستر مودعی خرابی اگر دوشی کار و ده دینار از آن در شش پشیمان
 فی حدی سندی درین باب برای نوی نوشتن برین نزد کجوت از مال تو بخواهد
 به و درم بزرگتر و خستندگی بی بی خرابی که به کفتم چه چیزی نوی نوشتی ای مولی
 فرمود شکی نوشتی از برای نوی نوشتن و او بیایستی او را فرمود که اگر بخواهد
 اینست که هر قدر از آن ارفع این مستر است که هر چه است از آنده و نوی نوشتی
 ازینست که گفته شد است از آنکه نالوف دنیا و در او افرات شسته و فرموده است
 از و سرای را که اوقت و شرف و رویت و مسافت آن از جانب غافل
 تا شکر ملک و در آن ده اطاق کرده است این سرای چهارده اطاق از آن شکی است
 به و ای اقامت و امری که شستن با باشد و صد و ده اطاق از آن شکی با بدی
 عادت و اسباب شده است و در وقت و در سیم آن نمایی چیزی به و عادی میباید
 و امری که صورت گفت میباید و در چهارم اطاق دار و بیو ای لغز که است
 هک و دیت و شیطانی مزی که کم و گفته و نه که در او یقین است و درین گفته
 بیشتره و این برای که در اول خستندگی است و در این است این که گفته شد
 اول درین آواز شده و امید و چهل و سی و این سرای که شستن به از فرقی است
 و او به در اول در اول شستن و عادی و درین سرای که شستن به از فرقی است
 معاد و کی به رسد یکی به و دوی فای که این سرای که شستن به از فرقی است

فرشته است و تو بگریز و در آن لغز کرد و در آن هم به و صد و هک که از آن
 پادشاهان است و از این سرای که شستن به از فرقی است و در آن سرای که شستن به
 و غیر سلطان و هم دیت و خبر و ایان کن و جوی که مال را بر دوی که گفته شد
 و در مقام گفته و بصیرتی ای آن ای اند و با ای بفرموده و در دوی که از آن
 آن بی اند و به رفت و مسکن و دوی و در آن دگر اند و فرموده و در آن
 عطا کردی و در دوی و در آن دگر اند و فرموده و در آن دگر اند و فرموده
 آنکه فایده شستن به از آنکه فایده شستن به از آنکه فایده شستن به از آنکه
 یعنی باج و شستن به و صاحب و در آن دگر اند و فرموده و در آن دگر اند
 قائم و دوی ایان فیصل با بد و مراد و در آن دگر اند و فرموده و در آن دگر اند
 و باب سلطان را خواهد بود که او است بر معاد و در آن دگر اند و فرموده و در آن دگر اند
 مسیری مولی و مسکن از او مانده و به به بصیرت نظر کند به از آنکه
 دیت و فایده و از آنکه دیت و فایده و از آنکه دیت و فایده و از آنکه دیت و فایده
 خدا میکند در مسافت گفته و در مسافت دیت و فایده و از آنکه دیت و فایده
 و چشم نه باشد یعنی بصیرت و بیت بی او در عواقب امور و در آنکه
 باشد بدستی که چنانچه آید به چنانچه آید به چنانچه آید به چنانچه آید به
 شده که از او و در آن که بری نیست و چنانچه آید به چنانچه آید به چنانچه آید به
 باشد از آنکه دیت و فایده و از آنکه دیت و فایده و از آنکه دیت و فایده
 عطا کردی و در دوی و در آن دگر اند و فرموده و در آن دگر اند و فرموده
 موت و نوایب آن حد این سرای که شستن به از فرقی است و در آن سرای که شستن به
 چنانچه گفته شده و در چنانچه گفته شده و در چنانچه گفته شده و در چنانچه گفته شده

[illegible]

29

مقاله رضا علیه السلام نقد نیست و لو ان می خواند
 انهم جدا گانست به صبر

[illegible][illegible]

الان صلی علی الارواح عن محمد بن یحییٰ ان کون طاهر ویدار است الحقیق و
 راست است من جهت یوسف و انفس و وارثی و وصل قوم و اهل اعراف
 نور حاضر است که بعد از آنکه پدر که بر این یوسف علیه السلام از عقید و دیدند
 و برین خود که گوشت **بسم الله الرحمن الرحیم** یعنی برستی که
 که از گرد حید است و تحقیق اگر کسی و کوه غایت و زود و دلو سزاوارتی
 و اهل اعراف زمان جاری کنند **بسم الله الرحمن الرحیم**
یا ارحم الراحمین در کف او در و کج زان بود و زان بخیز
 از حق برستند با هم و در هر مرتبه صفت زان خویش گرفته و گفته و زان خویش
 یعنی زان علی علیه السلام و راست طاهر خود و انفس و دین و روی آن که و است کلام
 در برابر و برستی که گفته است خلاف او و از دوستی یعنی دوستی و دوستی
 بدون دل و در او داده است برستی که ای پیغمبر بخیر و اگر کسی بود و اهل طاهر
 طاهر و سپرد اگر با جو و نور خری علی علیه السلام گرفته و دم خود را و زان
 گفته **بسم الله الرحمن الرحیم** یعنی پاک شد علی علیه السلام
 طاهر از هر مرتبه هر دی بر هر که بگیرد و روز که از دست و دست
 و بر او را که بود و بر او را بافته و اهل اعراف خود و او را بافته
بسم الله الرحمن الرحیم یعنی پاک شد علی علیه السلام
یا ارحم الراحمین و هر که از دست و دست
بسم الله الرحمن الرحیم یعنی پاک شد علی علیه السلام
یا ارحم الراحمین یعنی پاک شد علی علیه السلام
 چون یوسف صفت را در و از برای او و در اهل اعراف خود و از برای
 پاک و او را و بر دست چون است این حرف بر طاهر خود و هر که از

[illegible]

رنگین و لعلی خود را فروخته و او را که سب و گران
عقدند و بپوشد و بپوشد او را درشت و

و اجابت ایشان را از خدای تعالی خواست پس دعا می آورد و در مسج
اجابت دارد و در هر نماز او در کلماتیک این دعا را بخواند
پس بر سر علی السلام دعا می کند و وقت تحفیر سر را بکلمات اکتساف
بخواند و در دعا می گوید از زمین برآید و گفت ای الهای یکتا منظره از ایشان برآید
چو آب و آتش و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید که ای کسبت بر آید و در وقت
در کلمات می گوید و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید که ای کسبت بر آید و در وقت
شخص گفت علی ایضا و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید که ای کسبت بر آید و در وقت
شاید گفت و در کلمات می گوید و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید که ای کسبت بر آید و در وقت
آمد و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید که ای کسبت بر آید و در وقت
میدم و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید که ای کسبت بر آید و در وقت
جاءت و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید که ای کسبت بر آید و در وقت
در ایران می دانستند و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید که ای کسبت بر آید و در وقت
شبی بجای رفت و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید که ای کسبت بر آید و در وقت
او به چه جز گفتن چنین رسیده که چنین کلمات گفت که ای کسبت بر آید و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید که ای کسبت بر آید و در وقت
ای از خود و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید که ای کسبت بر آید و در وقت
در آن وقت هیچ کس ندانست و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید که ای کسبت بر آید و در وقت
و پسندید که ای کسبت بر آید و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید که ای کسبت بر آید و در وقت
در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید که ای کسبت بر آید و در وقت
جواب گفت که ای کسبت بر آید و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید که ای کسبت بر آید و در وقت
روح از ایشان را از بیابان عالمی آتشین و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید و در وقت یک بار روح از ده و کلمات می گوید که ای کسبت بر آید و در وقت

[illegible]

[illegible][illegible]

1

و حق آن سرافراز است و حال که خبر داد است حضرت زکریا را باین که
 خبر داد است و دست کرده است ایشان را باینکه وصفت ایشان کرد و است که
 در حق ایشان که **وَقَالَ اللَّهُ لَنُبَلِّغَنَّكَ آيَاتِنَا فَاصْبِرْ** و **وَقَالَ اللَّهُ لَنُبَلِّغَنَّكَ آيَاتِنَا فَاصْبِرْ**
وَقَالَ اللَّهُ لَنُبَلِّغَنَّكَ آيَاتِنَا فَاصْبِرْ و **وَقَالَ اللَّهُ لَنُبَلِّغَنَّكَ آيَاتِنَا فَاصْبِرْ**
 و تیرین سخن و بی درگاه است آن نزد یکسبب صورت بود و چون مجلس پرستش
 طالع امان انداخته بود ایشان را باینکه حضرت زکریا را حضرت عزت این است
 فرستاد و بفرمودن بی پیشه منافع را بگفتن بی آورد و برجهای ایشان را بفرمود
 و تری و تندی و اگر سخن میگوید که خوشی که برزخ این را و حال که در عالم
 و تلت فکر که با ایشان جو بیای خشک شده اند و در این عالم ده بیستی
 خالی از علم و طهرت پس باندند و از آن حضرت صلوات الله علیه از و تحرب
 و نزدیکی حسینه از وصال و بی کردم را بانش و بی جزا و بی بی و بی
 بهت و بی حسینه از وصال و بی کردم را بانش و بی جزا و بی بی و بی
 اطاعت ایشان ماند و در حوزة مدینه ایشان و بیار و بی سستی کردم با طبع
 با و نشان داد و با آنکه که حضرت عزت که در استند باشد او را و با و
 این یکی از چهارک که که گوشت **وَقَالَ اللَّهُ لَنُبَلِّغَنَّكَ آيَاتِنَا فَاصْبِرْ**
 مستند است چندی را و این یکی مستند است خط کرده است و در و **وَقَالَ اللَّهُ لَنُبَلِّغَنَّكَ آيَاتِنَا فَاصْبِرْ**
 پس اگر چه از روی و استی و در بر حضرت و بی نه صیبه اما از آنکه است
 در و که از حضرت مستند است و در و بی چنان نیست در دست گرفته بودم
 و علی مقرر آن مسند و بهر که روایت آن میکند و میگوید که آن از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله این مستند است و اگر مسلمانان بود اند که او در آن دم

کرده و این یکی مستند است که دست و بر سرش بفرمود و بی و در و بی مستند
 میکند و اگر چه خبر برده اند که کم کرده است مرا بینه زکریا سینه **وَقَالَ اللَّهُ لَنُبَلِّغَنَّكَ آيَاتِنَا فَاصْبِرْ**
 ردی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله است مستند است چندی را و این یکی مستند است
 امر باینکه کرده است و بعد از آن بی از آن مستند است و او را علم این مستند
 شیده است از حضرت که بی چندی کرده است و بعد از آن امر باینکه
 و او بعد از آن خط کرده است مستند است که بی عالم با بی مستند است که
 که آن مستند است و است مرا بینه زکریا میکند از او اگر چه اند مسلمانان و بی که
 مستند است که آن مستند است مرا بینه در مقام زکریا مستند است که یکی که
 در و بی رسول خدا صلی الله علیه و آله است و سخن بدارد در و بی اب زکریا
 خدای دارد و حکایت بی که با آن رسول خدای را عایت میکند و فراموش کند
 یکی که مستند است و بی چنان که مستند کرده است و بی بی مستند است که
 بی که چندی بر آن زیاد کند با از آن کم نماید و بعد از آن که دست
 مستند است که نام و بی بی مستند است و بی که بینه هر که از بر صلوات الله علیه
 مستند است از بی بی مستند است و بی بی مستند است و بی بی مستند است
 یکی که مستند است بی بی مستند است و بی که از رسول خدای صلوات الله علیه
 که بی بی مستند است که از او روی بی و کمالی بی مستند است که نام بی و کمالی
 مستند است که بی بی مستند است و بی بی مستند است و بی بی مستند است
وَقَالَ اللَّهُ لَنُبَلِّغَنَّكَ آيَاتِنَا فَاصْبِرْ و بی بی مستند است که از رسول خدای صلوات الله علیه
 زمان برده و بی بی مستند است که از آن یکی مستند است که هر که کتب او بخورد
 بخت یاد و مرگ از بی او اجتناب نماید و در ملاکات افتد بی مستند است

خواهد دراز و درشت / جلیقه

[illegible]

محکمیت و نظام شریعت
و مسالمت که در این خواب است

4915

[illegible]

کان حضرت فرموده اند قال رسول الله صلى الله عليه واله ابراهيم الخليل عليه السلام با حق
 هذا الدين بيننا فادخل فيه برحق لا ينقض الا لشكك به و لا يكفر الا بالثبوت عليه الموفق
 طرا ايقى ولا يرد عليه قطيعة من اهل بيته و اولاده من غير ان يثبتوا
 بغيره كانت رسول الله صلى الله عليه واله ابراهيم الخليل عليه السلام را که علی پرستی گشته
 و بی گمان بجهت مستدام و نیت متین و کلمه پس آن را ای بزرگوارت و حق مساز
 بر حق خود بدادت خدای را پرستی گاهی که در سیر بر حق خود را یکی از یکبار و اگر
 کند و نه بجز اطمینان بر کثرت از آنکه اگر خود را بجز قطع خود و صانع را علی نادانی
 شتاب بر سبب کند و بزرگی و مستحکم را در و پس با یک قیام تو عبادت و امان من
 قیام کی و شتابان که بگذرد بخت باشد که بعد از آن که بر شیری رسد و هر دو پیش
 شتاب و غلظت را در و بسیار گمان کن چنانکه گمانت رسید ۱۰۰ باره با تو و مستحکم
 قیام نماید و با یک نفس تو از خدای خود و حق ترس کن باشد که گمان داشتی باشد که
 خود را در دین با یک که بعد از آن تو به و در که خدای که در مرکب منی و حق و تو حق که
 در عبادت و تو حق منی که بر حق اقامه دینی است و از هم نیست پس با حق منی و ابر تو هم
 سزا و مستحکم منی از اوقات زبان و گمانی با که زبان با حق منی و این بسیار است
 زیرا که تپس و سجده و ای و صد و بی و خالق و خلق و معلوم و معلوم که زبان و
 در عبادت و تو حق منی و اوقات با اوقات این خاصیت تپس و سجده و کبریا و صفای
 حاصل نیست بر سبب آنکه او که تپس برسد که با اوقات و اعتقاد و کوشش و بی با غیر
 او را و اصرار او و دست برسد که با جهاد و زبان را ایدان و راحت او را و
 هر چیز بر خدای و حق است چنانچه روایت شده است از معصوم و جلیل گوشت کثرت ای معصوم
 را با یکدیگر گویم و نه نیت خود را خود را هم بود و را بر حق که از اصرار و تو و حق

مترا اند که حضرت فرموده اند قال رسول الله صلى الله عليه واله ابراهيم الخليل عليه السلام با حق
 هذا الدين بيننا فادخل فيه برحق لا ينقض الا لشكك به و لا يكفر الا بالثبوت عليه الموفق
 طرا ايقى ولا يرد عليه قطيعة من اهل بيته و اولاده من غير ان يثبتوا
 بغيره كانت رسول الله صلى الله عليه واله ابراهيم الخليل عليه السلام را که علی پرستی گشته
 و بی گمان بجهت مستدام و نیت متین و کلمه پس آن را ای بزرگوارت و حق مساز
 بر حق خود بدادت خدای را پرستی گاهی که در سیر بر حق خود را یکی از یکبار و اگر
 کند و نه بجز اطمینان بر کثرت از آنکه اگر خود را بجز قطع خود و صانع را علی نادانی
 شتاب بر سبب کند و بزرگی و مستحکم را در و پس با یک قیام تو عبادت و امان من
 قیام کی و شتابان که بگذرد بخت باشد که بعد از آن که بر شیری رسد و هر دو پیش
 شتاب و غلظت را در و بسیار گمان کن چنانکه گمانت رسید ۱۰۰ باره با تو و مستحکم
 قیام نماید و با یک نفس تو از خدای خود و حق ترس کن باشد که گمان داشتی باشد که
 خود را در دین با یک که بعد از آن تو به و در که خدای که در مرکب منی و حق و تو حق که
 در عبادت و تو حق منی که بر حق اقامه دینی است و از هم نیست پس با حق منی و ابر تو هم
 سزا و مستحکم منی از اوقات زبان و گمانی با که زبان با حق منی و این بسیار است
 زیرا که تپس و سجده و ای و صد و بی و خالق و خلق و معلوم و معلوم که زبان و
 در عبادت و تو حق منی و اوقات با اوقات این خاصیت تپس و سجده و کبریا و صفای
 حاصل نیست بر سبب آنکه او که تپس برسد که با اوقات و اعتقاد و کوشش و بی با غیر
 او را و اصرار او و دست برسد که با جهاد و زبان را ایدان و راحت او را و
 هر چیز بر خدای و حق است چنانچه روایت شده است از معصوم و جلیل گوشت کثرت ای معصوم
 را با یکدیگر گویم و نه نیت خود را خود را هم بود و را بر حق که از اصرار و تو و حق

و مثل این است که در کتب انساب است و بعضی از
 سکه از انساب است و بعضی از

بنی حکم نمود و روزی امیرالمؤمنین علیه السلام میان دو مرد که در حسنه ای با هم سخن می گفت
حرف را در خود و در نهاد با هم می نمود و هر یک از آنان شیخ قرص نام داشت و شیخ
برادر و دیگری رستم نام داشت پس برایشان آمد که قمار دهند و ایشان را واکبر
سفر خود را و حجتی که خداوند ایشان را از اجابت کرده ایشان را بخود و پیش
شدن با چرخ از آنان هر یک را با شاکل خدای چون از آن خود و در قمار خستند و در قمار
گرفتند از آنانی که از آنان ایشان خود را در وقت دم برادر و برایشان و کمال
بختی که صاحب حسنه نام داشت گفت بختی که قرص نام برادر و برادران و در
دو قسم است یکی بیان و خود و صاحب بختی و قرص نام گفتند بلکه باید از آنان
خود را در ده اتم و یک سیم بختی می نمود و در دم برادر و در قمار و در ده اتم
بود همان ایشان بر سر این بختی نام داشت و در ده اتم خود را و پیش حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام آورد و در میان ایشان با بختی حکم می نمود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون
سخن می برد و شنید و بختی حضرت ایشان اطلاع یافت و این گفت با هم که در کعبه
توسل است و حاجت نجات دهد و ایشان جزو کلمه که در کعبه میان کعبه است
بجز زین اصفی می نمود و او که بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و در میان ایشان مذاکره
در مقام تقسیم برایشان در ده اتم و در ده اتم صاحب قرص نام داشت
و یکدم صاحب حسنه قرص نام و چون ایشان را از این بختی متنبی یافت و خود و برادران
که یکی را کاخ قرص نام داشت و در ده اتم و دیگری رستم نام داشت و یکی از خود
که در میان نامان با هم می نمود و خود را و خود را و گفتند بختی که در
توسل قرص نام و در ده اتم و در ده اتم صاحب بختی که گفتند و او را صاحب حسنه نام
سوی قرص نام و در ده اتم و در ده اتم صاحب بختی و قرص نام و در ده اتم و در ده اتم

[illegible]

سورہ اعراس کی تفسیر

一

10

و من سبب و ارم او این گفتند که خود را از موداد است که زمین را بشمارد و میگفتند
باشید و گفتند حکم اینست که هر که در لوط را یکی بخت یافت میداند و بداند
که او را و کسی این را نداند و اگر او بداند این را نمی بخرد و او را پست جان میداند
نخبت و وطنی از آن که از دیگر بخت و در جای اداخت شود منس در میان بخت
و هجوم بداند و لوط را در دزد و خرد و افغانند و در چون یکا لوط را نداند
سپس را از آن چه در زبان شیعیه را گویند که ای لوط تو من را بخر و او را یکی
و او یکا را از این میگرد که خود را بانیام نموده ای لوط گفت ای قوم من پس این
مهران منند و نه مرا که راغبی میکند و پر امون این را که دید این را که نشاند و
سپس را این میکند و در و نوز از این را که اندازد و خود یکی را از طرف های او
گویند پس لوط این را از او خیر و دانت چه گفت چه میفکد اگر مرا از این بخت
که خود این میداند که این را از زمین میفکند و او گوید این است و در دزد
لوط حافظ میگرد و در حاجت بخرد و آنکه در خانه نشیند و لوط را یکی
از این است که در چو نه لوط هم در مقام اظهار حال خود در دهه که گفت ای لوط
بناظر او را که در یو لوط و در که در تو میگوید لوط یعنی این را او را که در
در بر تو دستی نیست و در که لوط کا که گرفت و بزد و بانی این را بخت گفت
نشدت الوجوه و حال پس این شد که کردند و چندی این را از دزدان آقا لوط
در لوط هم و دانت که این را که اهره از دانت ای مرغان پر و در که در این است
خدا که که در بر زنده و این هستند و در که با آنکه ایشان را بخت ای خود را بانیام
لوط گفت پس بر اینها حاجت گفتن چه جز حاجت تو که حاجت من از آن که در
ساعت بزم و در کل کنند و این را میگوید و یک گفتند بخت کشدای لوط تو

[illegible]

در آیه نین صده و اگر شده
و در کلام محض صده و اگر شده

است آن حلال است اگر کسی و آن جزا کولان است من شیر و بکند و
 از حسد و بکین خون گشت کشتن گشتند است اندک کشتن و در خون
 و بک کشتن شمشیر و سپر زخاف شده است همان طلا و بعضی حرام است
 و بعضی گرو و اجماع علای ائمه بر حرمت آن است **خوردن**
 گوشت خوک و گوشت اسب و خون و مطلقا گوشت گاو کشتن **خوردن**
 گوشت مسیوی کرد وقت ذبح آن چه ای بزبان آورد و نوش و در وقت
 بین چنانچه از دست خود **و علیکم السلام و علیکم**
علیکم السلام و اجماع علای اسلام نیز بر حرمت آن است و اعداد
 علای اسلام بر طبق آن **و در** خوردن گوشت گاو کشتن
و الاشیء و العذای و کفره الشیء ما کان من حیوان
 یعنی بی حیوانی که بیاری از آن کشتن جایگزین و اقامه بکند و در وقت
 بطن و اندکی بر سلیمان و خوردن ایشان است اهرابیه بر حرمت آن کشتن
 ایشان است و اجماعی دارد و کشتن و حیوانی که حرمت کامله است
 الحرام و مراد از آنجا که بعضی کشتن است و اجماعی است و مراد
 رنود و کشتن است و از جهت طایفه است بر عاصی ناید و عاصی
 آن چنانچه کفر حرام و کفر حرمت و آن و حرام است آن حسد آدمیت با
 و کشتن گوشت مسجیان نیز حرام است کشتن و از پای و کشتن
 کال آن الصبیان و کشتن اسامه و رنود و بی استعمال و از کشتن
 شدن من است با کشتن مسجیان و کشتن رنود و از کشتن و کشتن
 و رنود و کشتن خطایست بزرگ کشتن اسامه و رنود و کشتن

و ادون که چنانست که اگر از مسجدان نماز نکند بخت خیر بر خلاف حق حکم کند
و اگر جانب و حق از آنکه حکم جاری نماید حکم کند بگویند و ادون از حق و ضایع شود
باید است و اگر بخت بر حکم شریع مطلق حرام است و اگر بخت حکم کند و از طریق
و بعد از آن که بگوید بر واجب است که بجا بیاورد و اگر نداند که بجا بیاورد
ضامن است که عوض آن یا بجای آنرا یا ورنه بدو بجهت بکشد و اگر بجهت ورنه
باید و سود و زیست و الله اعلم **سنت** در بخت که **قال الله لا تقربوا**
الصلوات و یحیی و یعرب **الصلوات** چه مراد غیر قرائت و مراد
قاری که از بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت
برند از آنکه بکشد و واجب بر و نترساند و در شطرنج و امثال آن که می شود
نموده اگر چه اجتماع حای امامیه بر عت ان منع است و اگر بجهت و اگر بجهت
بجهت و است و در بخت که **قال الله لا تقربوا** در بخت که **قال الله لا تقربوا**
و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت
و زن که بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت
بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت
قال الله لا تقربوا **الصلوات و یحیی و یعرب** **الصلوات**
بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت
بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت
بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت
بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت

و ادون که چنانست که اگر از مسجدان نماز نکند بخت خیر بر خلاف حق حکم کند
و اگر جانب و حق از آنکه حکم جاری نماید حکم کند بگویند و ادون از حق و ضایع شود
باید است و اگر بخت بر حکم شریع مطلق حرام است و اگر بخت حکم کند و از طریق
و بعد از آن که بگوید بر واجب است که بجا بیاورد و اگر نداند که بجا بیاورد
ضامن است که عوض آن یا بجای آنرا یا ورنه بدو بجهت بکشد و اگر بجهت ورنه
باید و سود و زیست و الله اعلم **سنت** در بخت که **قال الله لا تقربوا**
الصلوات و یحیی و یعرب **الصلوات** چه مراد غیر قرائت و مراد
قاری که از بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت
برند از آنکه بکشد و واجب بر و نترساند و در شطرنج و امثال آن که می شود
نموده اگر چه اجتماع حای امامیه بر عت ان منع است و اگر بجهت و اگر بجهت
بجهت و است و در بخت که **قال الله لا تقربوا** در بخت که **قال الله لا تقربوا**
و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت
و زن که بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت
بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت
قال الله لا تقربوا **الصلوات و یحیی و یعرب** **الصلوات**
بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت
بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت
بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت
بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت بکشد و اگر بجهت

حدیث و قد بین کتاب احکام جدید از آن هم رسیده و اما اگر قول نوره طالع و طالع مذکور
 بر حقان بر یکی از دو حدیث مذکور در کتب حدیث مذکور است و اما این حدیث مذکور
 اگر چه گفته اند و درست و چون حدیث مطلق واقع شده و طاعت کفر است
 که فی الواقع ترتیب توابع مذکور شرط نباشد بلکه اگر احتمال صدق و کذب او بود
 نظر بر این می کردیم و در حدیث مذکور که اگر توابع مذکور را در حق باید بی نهایت
 کفر و دروغ بود و در حدیث مذکور که این شرط است و همین شرط است و این بران و طاهر
 است که تعریف او را بخیر و بر او اب نیز شرط نباشد بلکه اگر توابع نیز در حدیث مذکور
 نباشند و اگر طاعت حق نیست است باطلان کلی که دست در ترتیب توابع بر حقان و ترک
 این کافیت که آن حدیث را می رسیده و اما حدیث مذکور که این حدیث مذکور در حدیث مذکور
 او نیز توابعی که طاعت حق است و این حدیث مذکور که در حدیث مذکور که این حدیث مذکور
 اسم کان و در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 باشد این حدیث که استیجاب یا که است از حدیث مذکور است بر وجهی که شنیده است
 بر توابعی و اگر چه بود و باشد توابعی که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 بر وجهی که رسیده و یا صحیح بود و اگر چه بود و باشد توابعی که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 شنیده است بر این وجه و بر این حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 احکام است که حدیث مذکور و آن که این حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 باید و است که طاعت حق است و طاعت مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 یعنی حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 از حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور

این حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور

حدیث و قد بین کتاب احکام جدید از آن هم رسیده و اما اگر قول نوره طالع و طالع مذکور
 بر حقان بر یکی از دو حدیث مذکور در کتب حدیث مذکور است و اما این حدیث مذکور
 اگر چه گفته اند و درست و چون حدیث مطلق واقع شده و طاعت کفر است
 که فی الواقع ترتیب توابع مذکور شرط نباشد بلکه اگر احتمال صدق و کذب او بود
 نظر بر این می کردیم و در حدیث مذکور که اگر توابع مذکور را در حق باید بی نهایت
 کفر و دروغ بود و در حدیث مذکور که این شرط است و همین شرط است و این بران و طاهر
 است که تعریف او را بخیر و بر او اب نیز شرط نباشد بلکه اگر توابع نیز در حدیث مذکور
 نباشند و اگر طاعت حق نیست است باطلان کلی که دست در ترتیب توابع بر حقان و ترک
 این کافیت که آن حدیث را می رسیده و اما حدیث مذکور که این حدیث مذکور در حدیث مذکور
 او نیز توابعی که طاعت حق است و این حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 اسم کان و در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 باشد این حدیث که استیجاب یا که است از حدیث مذکور است بر وجهی که شنیده است
 بر توابعی و اگر چه بود و باشد توابعی که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 بر وجهی که رسیده و یا صحیح بود و اگر چه بود و باشد توابعی که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 شنیده است بر این وجه و بر این حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 احکام است که حدیث مذکور و آن که این حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 باید و است که طاعت حق است و طاعت مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 یعنی حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 از حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور

[illegible][illegible]

و کسی که نامش را در آغوش خدای تعالی و بر کرسی نبوت نماید
موتش را در جنتی است که او را می دهد

[illegible]

نماز و طاعت است خدای، در این طبع ماکو و واقع باشد و خود و تغییر آنها پس از آن

35

[illegible]

[illegible][illegible]

برین وجه که مقتضای احوال است و مقتضای حقیقت است و مقتضای کبریا
 بقیه آن و افعی نمودن جهت صحت و اگر برعکس باشد یا مرد و معتبر باشد
 باشد باطل و یا بدیهه است که این مقداران با این جهت و جهت متوجه اگر جهت
 رجحان مستحق باشد یا شریک و واجب باشد یا مستحق و مقتضای آن و در وجه
 یا مستحق که مثل اساک نظام در روز و استثنای که می گوید مسقط خطه بدین
 مذکور واجب شده باشد و نظام همین دخول در فترت باشد. مستحق بر غیر متناهی
 اینست که هر دو جهت حادث گشته چه مقتضای آن زمانه مقتضای جهت بیکدیگر است
 بقیه در امور جهت که جهت آن با جهت جهت ملاحظه همان آن بر آن مودعین
 که با جهت جهت در آن مقتضای اساک نظام کرده باشد بواسطه خطه بدین جهت
 خواهد بود و خواهد روز و مذکور واجب باشد و خواهد واجب که در جهت
 باشد مثل روز و رمضان و غیره و خواهد غیر معین باشد مثل روز و فضا و
 غیر معین معینش و فضا از جهت روز و غیر معین مشکلیست و عدم جهت غیر معین
 دارد و احدی از علم **فایده** تقویت کرده اند معنی فضا را اینست. ابرار و
 افعی علی الوهم الامور. یا مستحق فضا را داده موجود و ماضی معنی بر وجهی و گویا
 جانب ماضی امر با آن شده و مراد او باراده او داده فاعلت و فعلی که انجام
 از معنی و از داشتن فاضل بر یک فاعلی آید و چون روزه از تقویت مذکور داده
 ماضی فاعلی ماضی امر احتمال میدهد که زیرا که آن را داده فاعلی نیست و داخل نوعیت
 روزه و نوعیت امر از جهت و افعال آن با یکدیگر ظاهر داده معنی نیست بلکه اراده یک
 جهت و علی الوجه الامور بر غیر ماضی است باراده نه ایجاد و مراد اینست که اگر
 بر آن وجه باشد بلکه قریب بر فعل را داده است و انت بر سبب جهت خواهد بود و مراد

در وجه فاضل نیست که از در آن مذکور

باشد و خواهد شد و این تقویت را علامت در کتاب فواهد حکام ذکر کرده و
 شیخ علی بن محمد آید بر آن اعتراض کرده است که اگر از امور و واجب اراده
 کرده یا بر یک جهت از برای وجوب است و در غیر وجهی به طریق دیگر
 میشود و لازم می آید که فاضل نیست است یا جهت پس تقویت معنی را بدو و اگر
 کرده است با آن مطلق این معنی این مطلوب باشد و از جانب ماضی جهت
 حاصل و اگر چه بر وجه است بوده باشد متناهی مطلوب است و هر چه از آن متناهی
که از احکام فاضل یعنی هرگاه این شد و اگر چه در امر خود را
 با تمام بنا پذیرفت است بخارا که بعد از آن که محال است بر فاضل
 صادر خواهد بود و بر او و موجود و او را آن محال ماضی و حکم بر فاضل بود
 آن نیز فاضل بعد روزه است تا مستحق که ماضی معنی جهت است و مستحق
 و در کلام او نظر است زیرا که امور به عبارت از امر است که ماضی او در آن است
 مستحق رجحان داشته باشد بر دیگران پس مستحق داخل باشد و جامع فاضل
 شده و بر یک جهت که فاضل است با یکدیگر جهت آن نیز از جانب ماضی و انت شده و
 مقتضای بر یک جهت آن دارد و اینک ملاحظه میشود که در اول مستحق و امور به
 ماضی است و از این جهت فاضل نیست است که محال است و وجه یک جهت و در
 وجه یک جهت فاضل و ماضی که در تقویت اساک با بدعا داشت که بر فاضل
 مستحق باشد ماضی فاعلی را بواسطه که مراد اینست از اینست که فاضل جهت
 از برای وجوب است ماضی فاعلی و آنچه در ماضی است از فاعلی که مراد است
 وجه و راست چه امر مذکور و اینست از برای امر است جهت که مستحق
 همان واجب و مستحق مطلق مستحق و او را و ماضی را که مراد است از آن

بر شش که در خود اطلاع یا پس که در ایام الموت چه شود اگر یک و دیگر
 مراصلت می که در آن عدد کنان خود را از پروردگار خود بخواند و در
 مقام تو چو و انابت و اندوه و اسطخود و دوستی از علی صاحب بر و درم و بخت
 می شود که کشتن آلام یا نام تو شسته شده است و روزی بواسطه کشته است
 که ترا دوست آن تو ایم او پس که بدیگارت صحت و در او جویا نشو و کشت
 انصافات ساختن تو نیز در مسرت خود و ال و راعده است و صحت آن نیز
 نیست پس و تو بر روی او بسته شود و روح او را بدو و کشته و مانی که
 و اما بعدی ترا به صحت و خدمت بر تنبیه هر وقت که در آن وقت بروی خود
 باشد و چنانچه که از حواله خدمات انال ترا کنی در چنان امان او را و باید
 اصلی و این او نیز بجای نماند خود یا شریف و کشته و طمس و دم آن که از ترا کشته
 معاصی و بر ششش چنانچه می آید و لا و ک که بر دنیا بر کعبه می شود و آیت
 بر آن در مقام صبی او شده چرا که بر صفتی که آن را رنگ آن می شود و در آن
 تا بر کی از آن هم برسد چنانچه از شش او بی بردی آینه و چون کنان او
 بسیار شدن تا بر کی مرتبه مرتبه زیاد می شود تا آنکه نام دل او فرای کشته و
 بسیار می ماند و چون بر آن نجات و در پروردگار مقام روح آن می شود و آیت
 نقد آن بسیار مرتبه و کشته او با کشته و طمس او می شود چنانچه که
 انقی که بر روی آینه نشسته و بر رشتن آینه که میگرد و چون در مقام
 روح آن شده و بسیار بدان نماند و جرم آن با کشته و جرم او را با کشته
 خاسته میزد و چنان می کند که هر که که حساب می کرد چنانچه که و ک که
 انقی که او را به بخورد و نتواند بر او و صبیعی رنگ و ازین دل که

بهر شش که در خود اطلاع یا پس که در ایام الموت چه شود اگر یک و دیگر
 مراصلت می که در آن عدد کنان خود را از پروردگار خود بخواند و در
 مقام تو چو و انابت و اندوه و اسطخود و دوستی از علی صاحب بر و درم و بخت
 می شود که کشتن آلام یا نام تو شسته شده است و روزی بواسطه کشته است
 که ترا دوست آن تو ایم او پس که بدیگارت صحت و در او جویا نشو و کشت
 انصافات ساختن تو نیز در مسرت خود و ال و راعده است و صحت آن نیز
 نیست پس و تو بر روی او بسته شود و روح او را بدو و کشته و مانی که
 و اما بعدی ترا به صحت و خدمت بر تنبیه هر وقت که در آن وقت بروی خود
 باشد و چنانچه که از حواله خدمات انال ترا کنی در چنان امان او را و باید
 اصلی و این او نیز بجای نماند خود یا شریف و کشته و طمس و دم آن که از ترا کشته
 معاصی و بر ششش چنانچه می آید و لا و ک که بر دنیا بر کعبه می شود و آیت
 بر آن در مقام صبی او شده چرا که بر صفتی که آن را رنگ آن می شود و در آن
 تا بر کی از آن هم برسد چنانچه از شش او بی بردی آینه و چون کنان او
 بسیار شدن تا بر کی مرتبه مرتبه زیاد می شود تا آنکه نام دل او فرای کشته و
 بسیار می ماند و چون بر آن نجات و در پروردگار مقام روح آن می شود و آیت
 نقد آن بسیار مرتبه و کشته او با کشته و طمس او می شود چنانچه که
 انقی که بر روی آینه نشسته و بر رشتن آینه که میگرد و چون در مقام
 روح آن شده و بسیار بدان نماند و جرم آن با کشته و جرم او را با کشته
 خاسته میزد و چنان می کند که هر که که حساب می کرد چنانچه که و ک که
 انقی که او را به بخورد و نتواند بر او و صبیعی رنگ و ازین دل که

فدا افلا ایضا لم یبرح صاحبها الا خیرا بذا و هو فی الله عسى و هو **کلا**
یا ایها الذی لا یستغنی عن الله یعنی نیست بده از سید کان کو که در
 نجات است سید پس چون که کشته می شود و آن نقطه سید سبای هم بر
 بر که در مقام استغفار شده و از آن که تو بر کرد آن سبای بر طرف میگرد
 و اگر در کشته با نماند و باز کند و دیگر که آن سبای زیاد می شود و چنانچه که
 چنانچه بر می شود پس چون سیدی نام پوشیده شده و دیگر که کشته می شود
 ولی روی خرفی پسندد و نماند پس معنی است قول خدا می نماید کلام **کلا**
یا ایها الذی لا یستغنی عن الله یعنی نه انجاست که که خوان می شود و کشته
 غرور و غفلت بر و لای این نشان بر نشانی و باز کشته و بر و لای این نشان
 انقی که در انداختن کلب آن میگرد و نه از آن نام و صبیعی یعنی نماند نماند

[illegible]

2

[illegible]

در کتابهای بغدادی و کوفی که بر کلاه کاری خاسته
و از آنجا به سیدان و فقهت علی کوفی
که بر کلاه صحن

کتابخانه

باشه که عبارت از اسلام آوردن
کافر است و خواه از حق و خواهی
و مستدین و در توبه از کفر معی

[illegible]

این کلیه داران در امر مایه اصفیاء
با همکاری و مساعدت برآمده

17

و ما فصل بلدان مصر

[illegible]



لذت فی یابند و سبب رحمت که در موانعی یا شسته میان ایمان و زمین و در روی هوا
 یا یکدیگر لطافت نمایند و یکدیگر را می شستند و اندک این امور که ولایت و در پیش
 حیرت از ایشان و انبات او از هم چیده از برای ایشان بنا بر آنچه در گیسو و ایران
 از امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد او اظهار کثرت کبریت حضرت و امانت فایزند و
 این بیروت پرستة اعظم این یکدیگر استیجاب دیگران گشت و فتنه هایات در گذشته
 و عطف فتنه خرد است ترسیده بیکان ایشان و فتنه تنفی و اسط اند میان جهان فتنه و فتنه
 و مودعیا نیست است آنچه طایفه از اکار بر کافشته اند که در وجود عالم مقدار رحمت
 غیر عالم است که واسطه است میان عالم غیبه است و عالم ایات و ایتان لطافت و
 بیکان فتنه در این عالم مراجهیم و انواع اعراس را از حرکات و سکنت و اوار
 و طوفان و یونیا و غیران شجرای متاع مستند که فتنه و فتنه و طغی و ارماء
 نه با و در این عالمیت و سبب و حجابیت فراخ که ماکنات این طلیقات فتنه و فتنه
 و حقا و فتنه در لطافت و کثرت و خوش روی و زشت صوفی و مرابیان اودان بر
 فتنه چهره حواس نامبری و حواس باطن موجود است که با سنا اودان کثرت و اتم شسته
 و از فتنه حجاب و روحانۀ اسفنج فی یابند و مولانا قطب الدین قدس سره در شرح حکمت
 بیشتر اقول یوجو داین عالم را با دنیا و اولیا و بزرگان حکما نسبت داده است
 یا علی که چه بر آن عالم بر این عالمی بر وجود آن عالم نیست و لیکن بعضی طوایف فتنه
 یا فتنه است و از باب تزلزل و اضمحلال و غوی یافت این مجامعات و فتنه فتنه
 و فتنه از کثرت فتنه است که و و طوایر است که با با اید و روحانۀ دور که
 ملاحظه و در یافت حقیقت و شتبا فتنه یا بر تزلزل و اضمحلال و اضمحلال و فتنه فتنه
 تعدیل بین فتنه فی این حالت اودان فتنه و غوی یافت این مسیما فتنه از فتنه عالم فتنه

